مهرداد ملک‌زاده
دکترای باستان‌شناسی

تمدن سومر بسیار درخشان بوده

برخلاف آن صورتی که برخی دوست‌تر دارند که مبادی فرازمینی برای برآمدن فرهنگ و تمدن بجویند و جعل کرده و ارائه دهند، باستان‌شناسی به‌خوبی توانسته نشان دهد که چگونه از نخستین شکل‌های فرهنگی، عناصر فرهنگیِ فرهنگ و تمدن سومری زاده می‌شود، بالیده می‌شود، پرورده می‌شود و به نقطه اوجِ خودش می‌رسد. ما به‌روشنی می‌دانیم که سومریان به خودشان سومری نمی‌گفتند؛ بلکه سومری‌ها به سرزمین‌شان اِمگیر (eme-ĝir) می‌گفتند و این واژه به شکلِ اِمگیر سومری به شکل کی‌اِن‌گیر (ki-en-ĝir) در حقیقت اَکدی توسط بنی‌اسرائیل و عبرانی‌ها شنیده شد و به شکل شِن‌آر در زبان اَکدی بازنمود پیدا کرد. کلمه سومر یک تلفظ در حقیقت اروپایی از کلمه شِن‌آرِ عبرانی در کتاب مقدس است. چند نمونه زبان‌های باستانی در مشرق‌زمین باستان هستند که پیوندی با زبان‌های دیگر ندارند؛ از جمله زبان سومری است که گنجینه واژگانش، ساختارهای صرفی-نحوی‌اش، با بقیه زبان‌ها، خصوصا زبان‌هایی که بعدا در میان‌رودان باستان جانشین زبان سومری می‌شود، یعنی گونه‌های مختلف زبان‌های سامی، از اَکدی بگیر به سمت آموری و آرامی و کلدانی و اَکدی جنوبی که بابلی باشد و اَکدی شمالی که آشوری باشد، همه اینها جزء دسته زبان‌های سامی هستند؛ یعنی بیشتر با عربی و عبری زنده امروزی ارتباط دارند و با زبان سومری هیچ ارتباطی ندارند.

زبان و ادبیات سومری نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در تاریخ جهان باستان داشته، به‌واسطه اینکه شاید هم‌زمان در جنوب میان‌رودان در آن قلمرو فرهنگی که پَسان‌تر به آن قلمرو سومری می‌گوییم در حوزه رود نیل که پَسان‌تر تمدن مصری به وجود می‌آید و در دشتِ خوزستان که تمدن ایلامی شکل می‌گیرد، تلاش‌های هم‌زمان و موازی برای ثبت‌وضبط و پیدایش نگارش صورت می‌گیرد. و حتی جدول‌های مشق بچه‌های مکتب‌خانه‌های شهرهای آشوری و بابلی را داریم که به سومری نوشتن را تمرین می‌کنند. بنابراین باید حواس‌مان باشد که تمدن سومری تمدن بسیار درخشانی بوده؛ یعنی می‌توانیم با اندکی تسامح بگوییم شوش در آغازین لحظات حیات خودش یک شهر میان‌رودانی است. اتفاقاتی که در آن می‌افتاده، سفال‌هایی که در شوش تولید می‌شده، فرهنگ مادی که باستان‌شناسان می‌توانند بفهمند و تفسیرش کنند در نخستین لایه‌های شوش شبیه نخستین لایه‌های اُور و اُوروک و اُوریدوست؛ ولی بعدا فرهنگ زاگرسیِ ایلامی می‌آید و شوش را به یک بازار مکاره‌ای برای ارتباطِ فرهنگ ایلامی با فرهنگ میان‌رودانی تبدیل می‌کند. در شوش جالب است که بیش و پیش از اینکه الواح ایلام، چه ایلامی چه پروتو ایلامی، چه ایلامیِ قدیم و میانه و نو و اینها به دست آید، در شوش بیشتر الواح سومری و الواح اَکدی بِه دست آمده؛ یعنی ما گنجینه الواحی را که فرانسوی‌ها در کاوش‌های شوش به دست آوردند اگر فهرست کنیم، تعداد زیادی از این الواح، الواح سومری و بعدتر اَکدی هستند و این نشان‌دهنده این است که فرهنگ همسایه میان‌رودانی تا چه اندازه در فرهنگِ دشت خوزستان، شمال دشت خوزستان و فرهنگی که بعدها نطفه فرهنگ ایلامی می‌شود تأثیر داشته. مثلا بسیاری از داستان‌هایی که در ادیان ابراهیمی تکرار می‌شود با تواترِ بسیار مثل داستان کشتی نوح که یکی از داستان‌های رایج در ادیان ابراهیمیِ مسیحی و یهودی و مسیحی است، در قرآن هم آمده، نخستین بار نسخه سومری آن را مَی‌بینید. این قصه و بسیار قصه‌های دیگر اصل و ریشه سومری-اَکدی دارد و شما در روایت ادیان ابراهیمی هم می‌بینید؛ یعنی روایت‌هایی که در جنوب میان‌رودان در قلمرو فرهنگ سومری پدید آمده تا به امروز جزء داستان‌های مورد علاقه در حقیقت مردمان جهان است و در جان برخی به‌عنوان عقاید و باورهای دینی نشسته است. بنابراین سومری‌ها خیلی خیلی مهم بودند؛ ولی خوشبختانه باستان‌شناسی از مواردی است که با کامیابی تمام مثل یک فیلمِ کاملا مستند دیگرگونی‌های این فرهنگ باستانی میان‌رودانی را از لحظات آغازین تا لَحظاتی که محو می‌شود و تأثیراتش در فرهنگ‌های دیگر باقی می‌ماند می‌تواند بازسازی کند و برای ما به نمایش بگذارد.

منا میرزایی
کارشناس مدیریت جهانگردی

گردشگری لوکس و محیط زیست

درحالی‌که گردشگری انبوه در بسیاری از موارد به‌عنوان عامل مخرب و مضر برای محیط زیست دیده می‌شود، با تأثیر گردشگری لوکس (تجمل‌گرا) تفاوت جزئی دارد. در طول اولین مرحله رشد در قرن نوزدهم، تعداد افراد درگیر کم بود و برخی از شرکت‌ها نیاز به حفظ محیط زیست را درک کردند. بعدها، شکار و ماهیگیری لوکس جمعیت حیات وحش را نابود کرد. اما این افراد تصوری تولید کردند که مفهوم سافاری عکاسی را ایجاد کرد. آموزش محیط زیست به موضوع اصلی شرکت‌های گردشگری لوکس تبدیل شد. اخیرا سرمایه‌گذاری‌های اکوتوریسمی رو به افزایش است؛ درحالی‌که هتل‌های مجلل معمولی، سلسله شواهد پایداری را دنبال می‌کنند. ازجمله موضوعاتی که کمترین مباحثه را درباره تأثیر گردشگری دارد، مربوط به سهم آن در تخریب محیط زیست است. یک مطالعه در سال ۲۰۱۸ تخمین زده است عرضه‌های گردشگری مثل غذاهای توریستی، هتل، خرید و سفر، هشت درصد از کل انتشار گازهای گلخانه جهانی را به خود اختصاص داده است. دولت‌ها در این ماجرا نقش بسزایی دارند. وزارتخانه‌های گردشگری که در بسیاری از کشورها بر صنعت نظارت دارند، به‌شدت بر ارتقای رشد این صنعت تمرکز دارند؛ درحالی‌که به‌ندرت نگران پایداری محیطی هستند. حکومت بین‌المللی نیز ضعیف است. تفکیک تأثیر بخش لوکس از صنعت توریست آسان نیست؛ زیرا حتی یک تعریف عمومی پذیرفته‌شده از اینکه چه چیزی گردشگری تجملی است، وجود ندارد که باعث شود اندازه آن را تخمین بزنیم، چه رسد به تأثیر و چالش‌های آن. یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۸ تخمین زده است که سفرهای لوکس هفت درصد از سفرهای بین‌المللی را تشکیل می‌دهند؛ یعنی حدود ۵۴ میلیون سفر در آن سال که ۲۰ درصد از هزینه‌های سفر را شامل می‌شود. سه‌چهارم از این سفرهای لوکس، تخمین زده شده برای اهداف تفریحی انجام شده‌اند و این نشان می‌دهد که حدود سه درصد از ترافیک بین‌المللی گردشگران امروزی، گردشگری لوکس بوده است. بااین‌حال، در زمان‌های قدیم، عملا تمام گردشگری لوکس بود؛ خاستگاه این مقوله تا حد زیادی به قرن هجدهم و به‌ویژه قرن نوزدهم برمی‌گردد؛ زیرا قبلا سفر دشوار و زمان‌بر بود. امروزه با نوآوری‌های جدید حمل‌ونقل مانند راه‌آهن‌ها و کشتی‌های بخار و بعدا وسایل نقلیه موتوری و هواپیماها تغییر کرده است. این شیوه‌های جدید حمل‌ونقل در ابتدا به‌شدت در غرب متمرکز بود و درآمدهای اختیاری با صنعتی‌شدن مدرن افزایش یافت و برخی از مردم را بسیار ثروتمند کرد و در این فرایند، محیط طبیعی را فرسایش داد. رشد گردشگری انبوه، میزان زیادی شادی را در زندگی بسیاری از مردم به ارمغان آورده؛ درحالی‌که (تاکنون) یک‌دهم اشتغال جهانی را فراهم کرده است. بااین‌حال، همان‌طور که «وردزورث» در اوایل قرن نوزدهم استدلال کرد، مصرف طبیعت تهدیدات درخور توجهی برای طبیعت به همراه داشت. این خطرات به‌طور تصاعدی با افزایش صنعت افزایش یافت. در قرن بیست‌ویکم، گردشگری سهم عمده‌ای در انتشار کربن داشت. این صنعت را باید به‌عنوان یکی از آلوده‌کننده‌ترین صنعت‌های روی کره زمین، هرچند به‌ندرت، مشاهده کرد. تأثیر زیست‌محیطی گردشگری لوکس بیشتر از کل صنعت بود. در اولین مرحله از رشد گردشگری لوکس در قرن نوزدهم، تعداد افراد درگیر بسیار کم بود که تأثیر را کاهش داد، اما مهم‌تر از آن، شرکت‌های این بخش درک کردند که حفظ محیط زیست طبیعی به نفع آنهاست. در برخی موارد آنها مدافعان حفاظت شدند؛ از جمله ایجاد پارک‌های ملی در ایالات متحده. بخش لوکس به‌طور گسترده‌ای با مفاهیم جدید پایداری، اغلب در پاسخ به تقاضای مصرف‌کننده، درگیر شده است. گردشگران لوکس می‌خواهند احساس خوبی نسبت به هزینه‌های بالای خود داشته باشند که شامل ندیدن خود به‌عنوان ویرانگر آشکار محیط طبیعی است؛ بااین‌حال، مقیاس‌پذیری حتی در بخش لوکس، ردپای محیطی را به‌شدت گسترش داده است؛ درحالی‌که استقبال صنعت از زبان گیج‌کننده پایداری به ایجاد آن کمک کرده است، این اصطلاح به‌طور فزاینده بی‌معناست.

سومر، زادگاه نخستین تمدن بشری

محمدرضا نسب‌عبداللهی: بلاد الرافدین یا بین‌النهرین که در زبان فارسی آن را به نام میان‌رودان می‌شناسیم، منشأ بزرگ‌ترین تمدن بشری بوده است. در ابتدا یونانی‌ها و در زمان ورود اسکندر مقدونی به این منطقه، آن را Mesopotamia (مزوپوتومیا) نامیدند. سومری، آکدی، بابلی، آشوری، کلدانی (بابلی جدید) تمدن‌هایی هستند که به ترتیب در بین‌النهرین به وجود آمدند و حکومت تشکیل دادند. برخی از محققان معتقدند که قسمت جنوب بین‌النهرین یعنی «سومر»، زادگاه نخستین تمدن بشری است.

درباره منشأ قوم سومر و تمدن سومر نظرات مختلفی مطرح است. گروهی از مورخان معتقدند که تمدن‌های قدیم سومری و ایلامی که در کنار یکدیگر هستند، منشأ واحد دارند و محل اولیه‌شان منطقه‌ای در جنوب شرق ایران یعنی کوهستان‌های بلوچستان بوده. در مقابل اما ساموئل نواه کرامر (متولد ۱۸۹۷ و درگذشت ۱۹۹۰)، یکی از شرق‌شناسان آمریکایی و استاد آشورشناسی دانشگاه پنسیلوانیا و صاحب چندین اثر (الواح سومری، تاریخ با سومر آغاز می‌شود...) درباره آشور و سومر و بین‌النهرین معتقد است تمدن را مهاجرانی از جنوب غربی ایران به جنوب بین‌النهرین آوردند. در واقع معتقد است تمدن در بین‌النهرین وجود نداشته، بلکه در ابتدا در جنوب غربی ایران، تمدن شکل گرفته و سپس از طریق مهاجرانی از جنوب غربی ایران، در جنوب بین‌النهرین تمدن شکل گرفته. کرامر می‌گوید یکی از خصوصیات این قوم استفاده از ظرف سفالی رنگی بوده و گفته براساس آمیزش دو نژاد ایرانیان از مشرق و سامیان از مغرب، نخستین تمدن در بین‌النهرین به وجود آمده. اما افراد دیگر معتقد هستند که تمام ملل آسیای غربی در ایجاد تمدن سومری سهم داشته‌اند. برخی از محققان معتقدند که تمدن سومری مجموعه‌ای است از تمام ملل آسیای غربی. آرنولد توئین‌بی (متولد ۱۸۸۹ و درگذشت ۱۹۷۵)، یکی دیگر از محققان بریتانیایی است که درباره تاریخ کتابی ۱۲ جلدی دارد و کتابی هم به نام «تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر» دارد، اشاره کرده سومریان در حوزه سفلای دجله و فرات برای شروع کشت آبرفت، قدیمی‌ترین گونه‌های جدید جوامع انسانی یعنی تمدن‌های منطقه‌ای را برپا کردند. آنانی را که ما به اسم سومری می‌شناسیم به سرزمین‌شان سومر نمی‌گفتند؛ بلکه اِمگیر (eme-ĝir) یا کی‌اِن‌گیر (ki-en-ĝir) می‌گفتند. اولین بار فردی به نام «ژول اوپرت» (متولد ۱۸۲۵ و درگذشت ۱۹۰۵) خاورشناس آلمانی-فرانسوی نام سومر را به این قوم داد و اولین کتابش را در ۱۸۸۱ میلادی با عنوان «مطالعات سومری» به زبان فرانسه چاپ کرد.

دکتر حامد وحدتی‌نسب، باستان‌شناس و عضو هیئت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس در یک نشست مجازی درباره منشأ سومر و سومریان سخن گفت. آنچه در ادامه می‌خوانید متن سخنان این باستان‌شناس است که در این نشست بیان شده.

سومر یکی از پیچیده‌ترین بخش‌های باستان‌شناسی جهان است و توضیح‌دادنش به زبان ساده واقعا کار خیلی سختی است. چرا می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم؟ به این خاطر که هر زمان که توضیحات علمی فقط برای مجامع علمی خلاصه شدند، جا برای سودوساینس یا علم دروغین باز شد؛ یعنی مردم تشنه دانستن یک‌سری حقایق بودند و دانشمندانی که روی آن موضوع کار می‌کردند، این‌قدر در کار تخصصی خودشان و چاپ‌کردن آن در ژورنال‌ها، نوشتن کتاب‌های تخصصی برای جوامع خودشان، ارائه در همایش‌های تخصصی باز هم برای خودشان غرق شدند که فراموش کردیم ما رسالتی داریم که اینها را به گوش مردم برسانیم. این کار به نظر من می‌تواند به شفافیت موضوع کمک کند. چه کاری؟ اینکه ما توضیح دهیم سومر چگونه سومر شد. پله به پله با یکدیگر جلو برویم. آن وقت ببینیم آیا چیز عجیب و غریبی این وسط وجود داشته، اتفاق خاص خارج از روند و روالی رخ داده که ما دست به دامن فرازمینی‌ها بشویم تا آنها حلش کنند؟ وقتی سومر یا مصر یا اینکا یا مایا یا آزتک با هر تمدنی مثل مهنجودارو توی هند بیاییم اینها را پله به پله و قدم به قدم باز کنیم و توضیح دهیم گمان من بر این است که خیلی از مشکلاتی که شبه‌علم و شبه‌باستان‌شناسی یا بهتر بگوییم علم دروغین یا باستان‌شناسی دروغین فضا پیدا کرده بودند تا رخنه بکنند را ما با مواد و متریال علمی می‌توانیم پر کنیم و این داستانی است که در واقع منجر به این شد که امشب بیایم و مشخصا درمورد یکی از این مهم‌ترین تمدن‌های بشری و به نوعی قدیمی‌ترین تمدن بشری که اسمش سومر باشد، صحبت بکنیم.

ما یک اسطوره داریم، یک تاریخ داریم، یک باستان‌شناسی داریم. تاریخ و باستان‌شناسی پارادایم‌های (مکاتب فکری) متفاوتی دارند؛ اما در بسیاری از موارد شانه به شانه هم حرکت می‌کنند و مکمل همدیگر هستند؛ اما مواجهه با اسطوره زیرکی‌های خاص خودش را می‌طلبد. اسطوره‌هایی که به ما به ارث رسیده، نه به معنی غلط‌بودن‌شان است؛ بلکه به این معنی است که روایتی را تعریف می‌کنند که این روایت شاخ و برگ پیدا کرده، در آن اغراق و استعاره شده و یک معجونی را درست کرده‌اند و در طول تاریخ ماندگار شده و به ما رسیده. حدسم بر این است که راز ماندگاری اسطوره به خاطر همین اغراق‌هایی است که در آن انجام شده. به خاطر وجود همین عناصر عجیب و غریبی است که در آن است که ممکن است با عقل دودوتا چهارتای ساینسی ما اصلا جور درنیاید؛ ولی فراموش نکنیم اسطوره در پس خودش چیز مهمی را نهفته دارد. منتهی مشکل از کجا به وجود می‌آید؟ مشکل از آنجایی به وجود می‌آید که افرادی هنوز در قرن بیست‌ویکم گمان می‌کنند که اسطوره را باید کلمه به کلمه معنی کرد و اسطوره را باید کلمه به کلمه باور کرد و نمی‌خواهند به استعاره پشتش بپردازند، نمی‌خواهند به آن پیامی که دارد بپردازند؛ مرکز اصلی اسطوره گیلگمِش ترس ابدی است که انسان از مرگ دارد. لزوما اتفاقاتی که در گیلگمش رخ می‌دهد در واقعیت رخ نداده که نمی‌توانسته رخ دهد. ما می‌دانیم که رستم دستان هرگز با اژدها دست به یقه نشده؛ چون هیچ اژدهایی در روی کره زمین وجود نداشته که کسی بخواهد با آن بجنگد. اینها همه استعاره‌هایی از چیزهای دیگر هستند. بخش عظیمی از این داستان اسطوره‌ها به‌شدت با آنچه ما به‌عنوان تمدن سومر می‌نامیم، عجین شده و بخشی از کژپنداری‌هایی که درمورد تمدن سومر شده، ناشی از باور عینی کلمه به کلمه و بخش‌هایی از همین اسطوره‌های میان‌رودانی (بین‌النهرین) است؛ اما اول قبل از اینکه من بحث را شروع کنم باید جغرافیای منطقه را توی ذهنمان مرور بکنیم.

ما می‌خواهیم درمورد مشخصا جنوب عراق فعلی صحبت کنیم. قسمت جنوبی کشور عراق فعلی که هم‌مرز با استان خوزستان ماست و از مهم‌ترین شهرهای جنوبی‌اش هم بصره است. ما داریم روی این منطقه زوم می‌کنیم. جایی که داریم درباره‌اش صحبت می‌کنیم آنجاست. آغاز باستان‌شناسی این منطقه هم خیلی قدیمی است؛ ولی تقریبا به حول و حوش ۲۰۰ سال پیش برمی‌گردد. چه کسانی اولین باستان‌شناسانی هستند که به این منطقه جذب می‌شوند و شروع به کار می‌کنند؟ اتفاقا باستان‌شناسانی هستند که پیرو مشربی هستند که الان به آن بیبلیکال آرکیالوژی یا باستان‌شناسی کتاب مقدس می‌گویند.

رفرنس‌هایی در روایت‌های کتب مقدس به‌ویژه تورات و انجیل به وقایع و اماکنی وجود داره که یک‌سری از باستان‌شناسان نسل قدیم را بر آن داشت که بیایند و این اماکن را بر اساس رفرنس‌هایی که در این کتاب‌ها داده می‌شود، پیدا کنند. مشخصا خیلی از این باستان‌شناسان به دنبال بابل، نینوا، اور و شهرها و تمدن‌هایی هستند که در کتاب مقدس از آنها اسم برده می‌شود. این موج اول باستان‌شناسان کارشان را شروع می‌کنند و اتفاقا بسیار از مواد فرهنگی را که ما می‌شناسیم اینها از دل خاک بیرون می‌کشند. پیکرک‌ها، مواد سفالی، معماری‌های فراوان، اشیای بسیار زیاد، مقبره‌ها و تدفین‌های فراوانی را آنها در طول ۲۰۰ سال گذشته از این منطقه‌ای که دارم درموردش صحبت می‌کنم که در جنوب عراق است از زیر خاک بیرون کشیدند. بخشی از همین داستان تمدن سومر هم به نوشته‌های روی ظروف و تبلت‌های گلی سومری‌ها برمی‌گردد و بخشی هم به نوشته‌هایی که اقوام بعد از سومری‌ها و مشخصا بابلی‌ها از آنها یاد کرده‌اند، برمی‌گردد. این منطقه جغرافیایی که خدمتتان ترسیم کردم؛ جنوب عراق الان وقتی که به آن فکر می‌کنیم، فکر می‌کنم برای اغلب ما این‌جوری باشد؛ حداقل برای من که این‌طوری است، وقتی به آن فکر می‌کنم یاد یک جای خشک بیابانی می‌افتم که پر از ریزگرد و گرد و غبار است و هوای بسیار داغی دارد. برای کسی‌که دیرین اقلیم منطقه را نداند این پرسش را پیش می‌آورد که اساسا این تمدن‌های اولیه، این شهرهای اولیه که منجر تمدن سومر می‌شود چرا اینجا باید شکل بگیرند. اینجا چه خاصیتی داشته است؟ فراموش نکنید ما زمانی که می‌خواهیم به عقب برویم، در زمان جوری عقب می‌رویم که قبل از سومر را شروع بکنیم و آرام آرام نحوه تشکیل سومر را متوجه شویم. تقریبا ما باید ۱۰ هزارسال به عقب برویم. در این بازه‌ای که عقب می‌رویم خلیج فارس فعلی مرزهای کنونی را نداشته و بالاتر بوده است، یعنی مشخصا اریدو یکی از این شهرهای خیلی مهم که من به آن اشاره خواهم کرد تقریبا نزدیک ساحل خلیج فارس قرار داشت. این یک نکته و نکته دوم اینکه اقلیم کاملا متفاوت بوده و به این گرمی و خشکی نبوده، نکته کلیدی سوم این بوده که این منطقه یک منطقه کاملا صاف است که از رسوبات طغیان‌های فصلی دجله و فرات انباشته شده. یعنی خاک به شدت غنی دارد و به‌قول معروف هرچی که در آن بکارَند می‌روید. خب پس منطقه‌ای بوده که صاف و فوق‌العاده حاصل‌خیز بوده و منطقه‌ای بوده که اتفاقا به خلیج فارس خیلی نزدیک‌تر بوده و از نظر اقلیمی با آن تصویری که ما امروزه از جنوب عراق داریم خیلی متفاوت است. برمی‌گردیم به حول و حوش ۱۰ هزار سال پیش، ۱۵ هزار سال پیش. در ۱۵ هزارسال پیش گروه‌ها و دسته‌جات انسانی در منطقه جنوب غرب آسیا زندگی می‌کنند که اینها دسته‌های شکارورز گردآورنده هستند و مشخصا هیچ‌چیزی را تولید نمی‌کنند، یعنی کشاورزی و دام‌پروری ندارند اما بعد به دلیل اتفاقات مکرری که می‌افتد، ما آرام آرام می‌بینیم که انسان شروع به کشت و زرع و دام‌پروری می‌کند. این جوامع ابتدایی کشاورز مهم‌ترین چیزی که نیاز داشتند این بوده که زمین مناسبی داشته باشند، خاک مناسبی داشته باشند و دسترسی به آب که اتفاقا در جنوب عراق در این منطقه که به آن میان‌رودان (بین النهرین) می‌گویند کاملا این شرایط را داشته؛ یعنی ما می‌بینیم که این «دسته‌جات شکارورز گردآورنده کشاورز» شروع می‌کنند به اولین استقرارها؛ یعنی اولین دهکده‌های کوچک کشاورزی دام‌پروری را در همین منطقه جنوب عراق که بعدا به تمدن سومر تبدیل می‌شود به وجود می‌آورند. یعنی ما شواهدی داریم که مثلا در لایه‌های باستان‌شناسی همین شهر اریدوی معروف سومر وقتی کاووش کردند شواهد استقراری دهکده‌های اولیه مربوط به ۱۰هزار سال پیش را در آن دیدند. پس ما می‌بینیم این شکاروز گردآورندگانی که در کوهپایه‌های زاگرس و تورس در ترکیه زندگی می‌کردند آرام آرام شروع می‌کنند به درست‌کردن یک‌سری استقرارگاه‌هایی که در شکل دهکده‌های ابتدایی است. یکی از قدیمی‌ترین شواهد این دهکده‌ها مربوط می‌شود به فرهنگی که به آن فرهنگ سامرا می‌گویند. نگران این اسم‌ها نباشید. بعضی از این اسم‌ها خیلی اسم‌های سختی هم هستند مثل سامرا، مثل عبید، مثل اروک. این اسامی از نام محوطه‌هایی که اولین بار این شواهد فرهنگی به دست آمدند، گرفته شده. حول و حوش ۸۵۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش ما می‌بینیم که این دهکده‌های کوچک، آرام آرام بزرگ‌تر می‌شوند. کانال‌کشی‌های آب انجام می‌دهند. نقوشی روی سفالینه‌ها نقش می‌بندد که به نوعی متأثر از همین جریان آب می‌توانسته باشد. یعنی خطوطی دارند، زیگزاگ‌هایی دارند، امواجی روی سفال‌ها می‌کشیدند که به نوعی تداعی‌گر همین داستان است. این فرهنگ سامرا، تنها اتفاقی نبوده، تنها دهکده‌های کوچکی نبوده که در این منطقه شکل گرفته. در شمال عراق، در سوریه امروزی نیز ما هم‌زمان با سامرا باز یک فرهنگ یکجانشینی روستایی اولیه در همان ۸۵۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش به نام حَلَف داریم. آنها هم اتفاقا سفال‌های خیلی جالب و با رنگ‌آمیزی بسیار زیبایی را تولید می‌کردند که ما پراکنش این سفال‌ها را در یک منطقه بزرگ می‌بینیم.

یعنی اینها چه کار می‌کردند در ۸۵۰۰ سال پیش؟ اینها کشاورز شدند. یک‌جانشین شدند. روستاهای اولیه را درست کردند. چرا سفال درست می‌کردند؟ به خاطر اینکه باید مواد کشاورزی را در آن ذخیره می‌کردند و بعد شروع می‌کنند به داد و ستد کردن با مناطق پیرامونی.

چرخه کشاورزی، ازدیاد محصول، بزرگ‌شدن جمعیت، کار خودش را این‌جا انجام می‌دهد و این روستاهای کوچک در جنوب عراق، در حول و حوش ۶۰۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش، به فرهنگی به نام عبید تبدیل می‌شوند. باز هم این اسم از تل عبید که اولین بار آنجا باستان‌شناس‌ها متوجه این فرهنگ شدند، گرفته شده. عبید یک درجه جلوتر، پیچیده‌تر و بزرگ‌تر از سامرا و حلف می‌شود. البته هنوز در فاز روستاها هستند. هنوز وارد شهرنشینی نشده‌اند. اما دقیقا عبید در جایی قرار گرفته که در لبه‌ای هست که قرار است این روستاهای کوچک تبدیل به شهرهای نخستین شوند و درست کنار عبید، شهری قرار دارد، جایی هست به نام اور، که یکی از مهم‌ترین و نخستین شهرهایی است که بعدا در تمدن سومر خیلی نقش بازی می‌کند. این روستاهای عبید که به روستاهای بزرگ‌تر تبدیل می‌شوند، جالب است که بدانید در برخی از تخمین‌های باستان‌شناسی مثلا تا پنج هزار نفر هم جمعیتش در یک مقطع زمانی برآورد شده. بعد سازه‌های معماری از عبید به دست آمده که نشان‌دهنده معابد اولیه است. یعنی یک سازه معماری متفاوت از سازه‌های معماری خانه‌های دیگر مردمان عادی است. سفال‌های عبید، پراکنش خیلی بیشتری نسبت به حلف و سامرا پیدا می‌کنند و به نظر می‌آید این تبادلات دارد بیشتر می‌شود. یعنی چرخه‌ای را در نظر بگیرید که محصول دارد تولید می‌شود. جمعیت دارد بزرگ‌تر می‌شود و این جمعیت بزرگ‌تر با جمعیت‌های پیرامونی خودش در ایران و ترکیه و سوریه و شرق دریای مدیترانه و مصر تبادل کالا انجام می‌دهد. همین روستاهای اولیه هستند که در نهایت شهری را در جنوب میان‌رودان، به نام اریدو ایجاد می‌کنند. اریدو دقیقا مکان شهری است که یکی از مهم‌ترین خدایان سومر، یعنی انکی که خدای آب و علم و فناوری و هنر بوده، به این شهر مربوط می‌شده است.

پس ما از فاز روستاها داریم عبور می‌کنیم و وارد جایی می‌شویم در حول‌وحوش شش هزار تا پنج‌هزارو ۵۰۰ سال پیش که به آن آغاز پیدایش تمدن سومر می‌گویند. سومر هم به اقوام اطلاق می‌شود و هم به منطقه‌ای که اینها در آن زندگی می‌کردند.

منتها حتما باید درباره نکته‌ای در ذهنمان یک تصحیح خیلی مهم انجام بدهیم. ذهنیتی که ما امروز از یک کشور و از یک دولت داریم، این است که یک مرز مشخصی دارد، پایتختی دارد، حکومت مرکزی دارد؛ اینها را باید کاملا کنار بگذاریم. ما از اینجا به بعد وارد دولت-شهرهای سومر می‌شویم و با شهرهایی مواجهیم؛ شهرهایی در مقیاس باستان‌شناسی آن‌موقع، شش هزار سال پیش که این شهرها و پیرامون آن شهر می‌شده منطقه خودش؛ می‌شده آن کشور؛ یعنی اینها دولت‌شهر هستند. این شهرها هرکدامشان خدایی دارند و جالب است خدایی هم که اینها دارند که حالا بعدا خدایان سومری‌ها می‌شوند، از نظر خدایی‌بودن شباهت‌های خیلی شگفت و چشمگیری با خدایان یونانی دارند. از چه نظر؟ از این نظر که مثل انسان تصویر می‌شوند و خلق‌وخوی انسان‌مانندی هم دارند؛ یعنی حسادت می‌کنند، با هم دعوا می‌کنند، کارهای انسان‌مانندی انجام می‌دهند و در امورات انسان‌ها هم دخالت می‌کنند.

باستان‌شناسی دروغین و فرازمینی‌ها

هر شهری که شکل می‌گیرد -که شکل‌گیری این شهرها، ناشی از بزرگ‌شدن همان روستاهای اولیه است و آن روستاهای اولیه هم در واقع برمی‌گردند به همان جوامع شکار و از گردآورنده‌ای که کشاورز شدند- این شهرها آرام‌آرام دولت-شهرهای سومری را درست می‌کنند.

از اینجاست که اسطوره‌ها آغاز می‌شوند؛ یعنی خود این مردم وقتی فکر می‌کنند که از کجا آمده‌اند. خب طبیعتا آنها اطلاعات باستان‌شناسی که نداشتند، بنابراین خیلی طبیعی بوده که برای پیدایش خودشان، به اسطوره پناه ببرند و اسطوره خلق بکنند. ضمن اینکه برای خلق اسطوره هم هیچ محدودیتی نداشتند. تا دلتان بخواهد خدا داشتند.

مثلا یکی از الواح بابلی در مورد پیدایش این دولت‌شهرها یعنی شهر اریدو، به صراحت اشاره می‌کند در ابتدا هیچی نبود! نه سازه‌ای بود، نه مردمی بود، نه خاکی بود؛ فقط آب بود و بعد اریدو را خدایان درست کردند. معتقد بودند که این شهر را خدایان اول برای زیست خودشان درست کردند و خود خدایان هم در آن ساکن بودند. بعدا آرام‌آرام مردم وارد آن شدند. اینها همان بخش‌های ظریفی است که باستان‌شناسان دروغین وارد آن می‌شوند؛ یعنی وقتی نمی‌توانند به فرایند پله به پله پیدایش یک شهر پی ببرند، به پیدایش یک تمدن پی ببرند، بلافاصله این قسمت‌ها را کات می‌کنند و وصلش می‌کنند به یک‌سری منابع فرازمینی و... که هیچ‌گونه سندیت علمی ندارد.

شکل‌گیری زیگورات‌ها

معبد اریدو جای زندگی خدایان بوده و یکی از مثلا خدایان، انکی، معبد خیلی مهمی اینجا داشته است. بعدا ما می‌بینیم که همین معبد انکی، خدای انکی، پله به پله، مرحله به مرحله، فاز به فاز در طول زمان بزرگ‌تر و مجلل‌تر می‌شود و نهایتا تبدیل به یک زیگورات می‌شود. زیگورات همان طبقه‌ای‌شکل است که مثل یک هرم است. نمونه معروف زیگورات را در چغازنبیل در استان خوزستان می‌بینیم.

بنابراین این ادعا هم که عنوان می‌شود کسان دیگری آمدند این زیگورات‌ها را ساختند، هیچ محلی از اعراب ندارد؛ چراکه ما در لایه‌های باستانی، کاملا طبقه به طبقه، لایه به لایه داریم می‌بینیم که چگونه این معبد کوچک که یک جای بسیار کوچکی بوده، به آن زیگوراتی که در نهایت ما داریم می‌بینیم تبدیل می‌شود. شهر اریدو بزرگ‌تر می‌شود و بزرگ‌شدنش به‌شدت از نظر مردم ارتباط تنگاتنگی دارد با خدایی که آنجا وجود دارد و خدایی که معبدش آنجاست. چرا شهر بزرگ می‌شود؟ به خاطر اینکه محصول زیاد می‌شود. مردم آن موقع این را چگونه می‌بینند؟ به خاطر اینکه خدای آن شهر دارد لطف می‌کند. دارد کمک می‌کند که محصول بیشتری داشته باشند. پس چگونه باید از این خدا تشکر بکنیم؟ با آوردن نذورات.

اوروک؛ اولین شهر

بنابراین یک شهر فقط با تولیدمثل افرادی که در آن زندگی می‌کنند، بزرگ نمی‌شده است، بلکه با ورود افراد دیگری هم که از پیرامون آن منطقه به آنجا می‌آمدند، بزرگ می‌شده. با ورود مهاجران و زائران از مناطق دیگر، می‌بینیم که این دارد بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.

این دولت-شهرها یکی، دوتا نیستند و مدام زیاد می‌شوند. نزدیک ۲۰۰ کیلومتر بالاتر از اریدو، یک محوطه به‌شدت معروف به نام اوروک داریم که اتفاقا چندین برابر اریدو بوده است؛ یعنی در پنج‌هزارو ۵۰۰ سال پیش، تخمینی که برای جمعیتش می‌زنند ۲۵ هزار نفر است. ببینید پنج‌هزارو ۵۰۰ سال پیش، ۲۵ هزار نفر در یک جا زندگی کردند. ممکن است الان برای ما اندازه مثلا یک شهرک کوچک باشد، ولی مقیاس بسیار بزرگ و جمعیت خیلی زیادی بوده. این به چه دلیل بوده است؟ به خاطر اینکه زیست‌محیطی که اوروک در آن قرار داشته، این میزان جمعیت را ساپورت می‌کرده. در پیدایش شهرها که می‌توان گفت اوروک اولین شهر واقعی است، آغاز دوره‌ای می‌شود که ما در باستان‌شناسی به آن دوره اوروک می‌گوییم؛ یعنی از حول‌وحوش شش هزار سال پیش تا پنج هزار سال پیش. پنج‌هزارو صد سال پیش اوج بزرگ‌شدن جمعیت را می‌بینیم. نکته خیلی جالب در مورد اوروک، این است که شاه ندارد، بلکه طبقه روحانیون هم‌زمان نقش شاه را ایفا می‌کنند.

وقتی می‌گوییم اوروک یکی از قدیمی‌ترین شهرهای جهان است، شهر را باید در مفهوم باستان‌شناسی تعریف کنیم. شهر چیست؟ اول می‌دانیم که شهر باید جمعیت قابل ملاحظه‌ای نسبت به روستا داشته باشد. باید بزرگ‌تر باشد. منتها از آن مهم‌تر این است که در شهر همه کار نمی‌کنند. مشاغل دارد و حرفه‌ها تخصصی می‌شود. ما شاهد این هستیم سفالینه‌هایی که تولید می‌شود، ظروف سفالی‌ای که تولید می‌شود و خیلی شکل هم هستند، به صورت انبوه تولید می‌شود. قبلا که در روستا بودند، هرکسی ظرف سفالی خودش را می‌ساخت و آن تفاوت‌های فردی را در ساخت سفال می‌توانستیم ببینیم؛ ولی اینجا و در شهرها دقیقا تولید انبوه داریم؛ یعنی کارگاه تولید سفال را دارید می‌بینید. از طرف دیگر، داریم می‌بینیم که نهاد روحانیت، معابد و طبقات اجتماعی خیلی متمایز می‌شوند.

سنگ‌بنای سومر

در دوره اوروک است که شهرهای دیگری هم شکل می‌گیرند؛ یعنی دیگر فقط اریدو نیست، فقط اوروک نیست. آن طرف لاگاش است. کمی پایین‌تر لارسا قرار دارد. کمی بالاتر نیپور است و کمی پایین‌تر هم کیش. اینها همه دولت-شهرهایی هستند که قرار است با به‌هم‌پیوستن، سومر را به وجود آورند. اینها سنگ‌بناهای سومر هستند. هر شهری هم همان‌طور که گفتم خدای خودش را دارد و مردم آن شهر باید چه کار کنند؟ باید نذورات را برای خدای آن شهر بیاورند، تشکر بکنند از او به خاطر اینکه می‌توانند زندگی بکنند. وقتی این نذورات را به داخل معابد می‌آورند، حاکم شهر که در اصل روحانی‌ای است که کار خدای آن شهر را انجام می‌دهد، کارش این است که این نذورات را بین مردم پخش می‌کند؛ به انضمام اینکه بخشی از این نذورات را برای خودش و آن معبدی که مربوط به خداست کنار می‌گذارد.

ابداع خط

با بزرگ‌ترشدن این جمعیت‌ها، ما شاهد این هستیم که نذورات هم بیشتر می‌شود. نه‌تنها بیشتر می‌شود، بلکه متنوع‌تر می‌شود. حالا مشکل چیست؟ مشکل این است آن نهادی که این را کنترل می‌کند، باید اینها را بتواند ثبت و ضبط کند و اگر ثبت و ضبط نکند به علت تنوع و تعداد زیاد از دستش درمی‌رود که چه آمده؟ چه برای خودش نگه داشته؟ و چه چیزهایی را باز پخش کرده است؟ پس متوجه می‌شوند که باید چیزی را توسط یک نوآوری که ما به آن نخستین خطوط می‌گوییم، ثبت و ضبط کنند. حول‌وحوش پنج‌هزارو ۳۰۰- پنج‌هزارو ۴۰۰ سال پیش نخستین فرم نگارش شکل در این منطقه شکل می‌گیرد که به آن پیکتوگراف (Pictograph) می‌گوییم. پیکتوگراف یعنی چه؟ یعنی شکل همان چیزی را که مدنظرشان است، به صورت خیلی ساده بکشند؛ یعنی اگر می‌خواهد بگوید جو، یک ساقه جو می‌کشد، اگر بخواهد بگوید بز، چیزی را می‌کشد که واقعا شکل بز است. کمی که جلوتر می‌آید، متوجه می‌شوند در این خطوط باید چیزهایی را عنوان کنند که دقیقا عین به عین نمونه‌اش نیست که بکشند؛ مثلا برای غذاخوردن کاسه می‌کشیده که کاسه یعنی غذا، یک کله آدم هم می‌گذاشته کنارش یعنی خوردن. اینجا ما شروع یک نوع از انتزاع را می‌بینیم. از حول‌وحوش چهارهزارو ۶۰۰ تا پنج هزار سال پیش ما می‌بینیم که اساسا خطوطی ظاهر می‌شوند که خطوط ابتدایی هستند برای نگارش سومری که بعدا به وجود می‌آید و در این خطوط کلماتی استاندارد می‌شوند که این کلمات مابازای عینی واقعی بیرونی که بتوانیم ببینیم ندارند؛ مثل سرنوشت، مثل کشتن، مثل دیدن، مثل شنیدن؛ در واقع خطوط میخی سومری بعدها از دل همین خطوط بیرون می‌آید. ضمن اینکه برای حساب‌وکتاب‌کردن و فرستادن اجناس و دریافت‌کردن اجناس در کنار این خطوط، از مهرها هم شروع به استفاده می‌کنند. مهر یک چیز سیلندری گرد است که می‌توانسته از استخوان ساخته شود، از خود گل خشک ساخته شود، از فلز ساخته شود، از سنگ ساخته شود. نقشی را روی آن حجاری می‌کنند که وقتی آن را روی گل می‌غلتانیم، آن روایت یا آن شکل یا هر چیزی که روی آن هست، روی گل نقش می‌بندد. به نوعی همان کار را هنوز ما انجام می‌دهیم. شهرداری که جایی را مهروموم و پلمب می‌کند هم همین کار را انجام می‌دهد. می‌خواستند مطمئن باشند این بسته‌ای که دارد از نقطه A به نقطه B می‌رود، باز نشود.

آغاز سومر

دولت-شهرهایی که اسم بردم، مثل نیپور، لاگاش، اریدو و اوروک اینها دارند بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند. جمعیت‌شان دارد بیشتر می‌شود، مساحت‌شان هم دارد بیشتر می‌شود. اما زیست محیط منطقه نمی‌تواند همه را جواب بدهد. چه اتفاقی می‌افتد؟ رقابت بین دولت-شهرها آغاز می‌شود. کشمکش‌های بین دولت-شهرها آغاز می‌شود که اتفاقا حالا هم که نگارش‌شان به حدی پیشرفت کرده که بتوانند داستانی را بنویسند، صرفا فقط ثبت و ضبط حساب‌وکتاب حسابداری انجام ندهند، یکی از چیزهایی هم که برایشان جذاب بوده و می‌خواسته‌اند در موردش بنویسند، داستان نبردهایی بوده که بین این دولت-شهرها رخ می‌داده و در همه اینها هم شما نگاه بکنید، عنوان می‌کند که آن کسی که رفته نبرد را انجام داده به فرمان خدای شهر خودش رفته، فلان کار را کرده؛ اما یادمان باشد اشاره کردم اینها شاه ندارند، اینها همان روحانیون هستند که در مَسند حکومت قرار گرفته‌اند. اما اتفاقی می‌افتد، کمبودی رخ می‌دهد. آن کمبود این است که روحانیون لزوما استراتژیست‌های جنگی خوبی نیستند. لزوما رهبرهای خیلی کاریزماتیکی ممکن است در جَنگ‌ها نباشند و اینجاست که شما نگاه می‌کنید که در تمدن سومر ما چیزی را می‌بینیم که یک شاه موقت می‌گذارند که هنگام جنگیدن بتواند آن دولت-شهر را رهبری کند و به سرانجام برساند. بعدها همین شاه موقت است که آرام‌آرام تبدیل به یک پوزیشن موروثی و وراثتی می‌شود و از زمانی که این شاه شروع می‌شود، یعنی شاه پیدا می‌کنند این دولت-شهرها که حول‌وحوش چهارهزارو ۹۰۰ سال پیش است، اینجا را آغاز سومر می‌گویند. تمام این مقدمه را گفتم تا برسیم به اینکه متوجه شویم سومر آغاز شد و جالب است که سلسله‌مراتب خیلی خاصی هم داشتند. مثلا یک نفر عنوانش اِن (en) بوده؛ اِن کسی بوده که مثل کدخدا بوده. بعد انسی (ensi) فرماندار یا فرمانده یک شهر بوده. حالا اگر کسی پیدا می‌شد که بیش از یک شهر را کنترل می‌کرد، لوگَل (lugal) می‌شده یا بیگ‌مَن (big man)؛ چیزی معادل شاهی که بیش از یک شهر را کنترل می‌کند و از چهارهزارو ۵۰۰ سال پیش به این طرف است که ما دیگر داریم با اسامی شاه‌های سلسله نخست سومر آشنا می‌شویم و اینجا جایی است که دولت-شهرها به خاطر رقابت‌هایی که با هم دارند، حالا چه بر اساس منابع زیست‌محیطی و چه بر اساس عقاید ایدئولوژیکی یا هر چیزی که هست، شروع می‌کنند به فتح همدیگر و درگیرشدن با یکدیگر. مثلا کیش با اور درگیر می‌شود. اور با اریدو درگیر می‌شود.

بزرگ‌شدن شهرها فقط این‌طور نبوده که خود شهرها به جان هم بیفتند. با بزرگ‌ترشدن شهرها، نابرابری‌های اجتماعی درون خود شهرها هم افزایش تصاعدی پیدا می‌کند و ما شاهد شورش‌های خیلی فراوان هستیم و در طول تاریخ می‌بینیم که اولین امپراتور از دل همین داستان بیرون می‌آید؛ از دل همین فتح‌کردن این شهرها و حتی فراتررفتن از این شهرهای جنوب عراق. یعنی متصل‌کردن به قول خودشان دریای جنوب که خلیج فارس است و دریای شمال که مدیترانه بوده و آن کسی نیست جز سارگون اَکدی که به‌نوعی می‌توانیم به او عنوان اولین امپراتور جهان را بدهیم و این پهنه را یکدست می‌کند. با آمدن سارگون است که سلسله نخست سومر پایان پیدا می‌کند و بعدا اتفاق‌هایی می‌افتد که دوباره این شهرها احیا می‌شوند و بعد اقوام گوتی از شمال زاگرس حمله می‌کنند، دوباره وقفه‌ای ایجاد می‌شود و بعد ما شاهد ادامه و دگرگشت سومر هستیم.

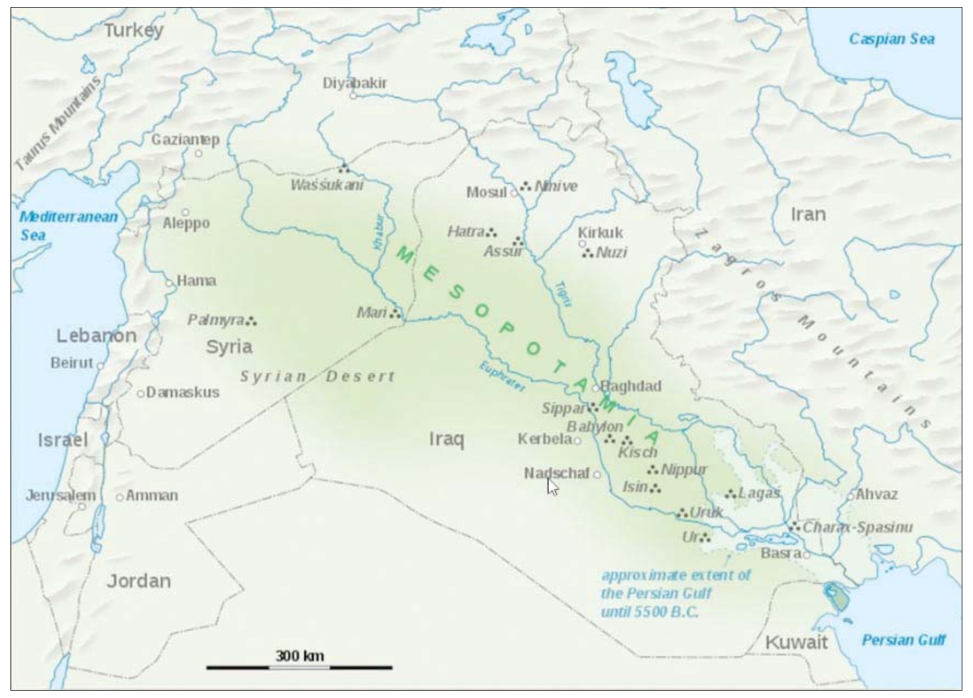

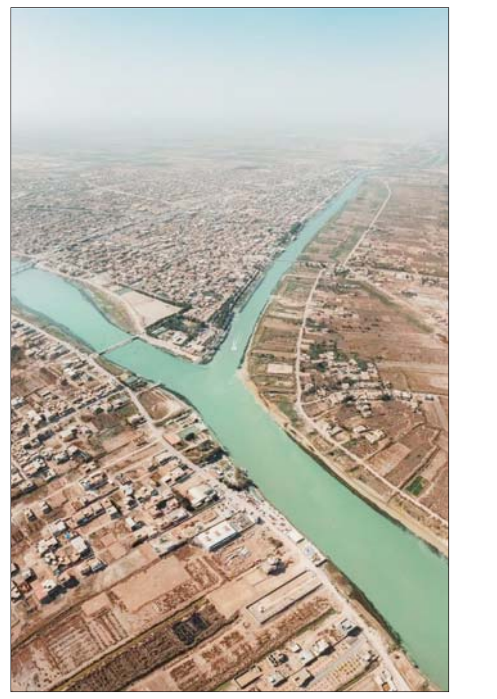

یادداشت

زنگ‌های خطری که به‌گوش می‌رسد

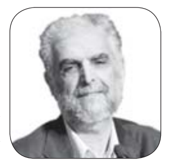

حکمت‌الله ملاصالحی
باستان‌شناس

خطاهای بزرگ تاریخی، شکست‌های بزرگ تاریخی را به‌دنبال داشته‌اند. مخاطرات بزرگ را دامن زده‌اند. شرایط زندگی را بر آدمیان دشوارتر و خطرخیزتر و شعله‌بیزتر کرده‌اند. بار و فشار مشکلات، خسارت‌ها و هزینه‌ها را بر شانه مردمان سنگین‌تر و سهمگین‌تر کرده‌اند. چه‌بسا اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند اما اتفاق افتاده‌اند. جنگ جهانی اول و دوم و بسیاری از انقلاب‌های خونین و خسارت‌بار چه‌بسا اجتناب از آنها امکان‌پذیر بوده است اما اتفاق افتاده‌اند. پاپ اعظم اسبق ژان پل دوم در سفرها و سخنرانی‌های دوره‌ای و رسمی‌اش از خداوند به‌خاطر خطاهایی که کلیساییان هم‌کسوتش در گذشته در قرون وسطا مرتکب شده بودند، طلب استغفار و آمرزش می‌کرد؛ طلب استغفار و آمرزشی ستودنی. اینک خطای تاریخی دیگری در راه است؛ خطایی تاریخی که به‌نام احیای سنت و بازسازی، مرمت و ماله‌کشی سقف‌های ترک‌خورده و دیوارهای نیمه‌ویران ساختارها و سنت‌ها انجام می‌شود. برآمدن و به‌قدرت رسیدن «خمره‌ای» سیاه در افغانستان و رفتار حاکمان حکومت و امارت اسلامی طالبانی با مردم افغانستان عملا و علنا به ما می‌گوید و هشدار می‌دهد که آنها به هیچ‌یک از اصول و قواعد بازی و ارزش‌های دنیای مدرن نه‌تنها باور ندارند که برایشان مسخره و بی‌معناست و هیچ اعتنایی به حقوق بشر و حقوق شهروندی و مدنی پذیرفته‌شده جاری در دنیای مدرن ندارند و نمی‌توانند حتی در ذیل و در سایه باورهایشان ضمنا و به‌مصلحت آنها را تحمل کنند. اصلا تحجر را با تجدد چه کار! فقل‌های درشت‌تر و ستبرتر و اخلاق‌ستیزتر از تعصب و تحجر در تاریخ سراغ نداشته و تجربه نکرده‌ایم. سنت‌های دینی به هر میزان از گوهر تجربه‌های آغازینشان فاصله گرفته و تاریخی‌تر و دنیوی‌تر شده‌اند، اخلاق‌ستیز و انسان‌گریزتر شده‌اند. هرجا بازار حکمت، خرد، اخلاق، ادب، آزادی، دادگری و دادورزی را گرم‌تر یافته‌ایم و زیسته‌ایم، بازار خشونت را سردتر دیده‌ایم و هرجا و هرگاه بازار خشم و خشونت گرم‌تر، بازار حکمت، خرد، مروت و مدارا سردتر. مروری که بر کارنامه طلبه‌های مدرسه‌های حقانی دلارهای نفتی در دهه‌های اخیر می‌کنم، پر و انباشته از سیاهه‌های قساوت، تعصب، خشونت، خون و خون‌ریزی است و همه به نام دین، همه زیر پرچم دین و همه در ذیل اجرا و اِعمال شریعت. همه با مشروعیت دینی. مشروعیت هر جنایتی به هر وسعت و مقیاس به نام دین! با چنین کارنامه‌ای اینک اینان بر کرسی قدرت در افغانستان تکیه زده‌اند. دو قرن اخیر تاریخ مُلک و ملت ما را تاریخ زوال و بی‌خبری و خواب سنگین تاریخی می‌توان توصیف کرد. خواب سنگینی که همچنان ادامه دارد. همچنان خطرخیز است و همچنان پرهزینه و خسارت‌بار، همچنان نگران‌کننده و «خفته را خفته کی کند بیدار». رؤیای دیگری را در خواب دیدن کجا و مواجهه واقعی و بیدار با او کجا. مادام که ناتوان و ناکام و درمانده از دیدن خویش و اینکه در کجای تاریخ ایستاده‌ای هستی، چگونه می‌توانی دیگری را ببینی. تدریس و تعلیم افکار، اقوال و احوال این یا آن متفکر و فیلسوف غربی زیر سقف دانشگاه‌های جامعه پساانقلاب ما که با ولع بیش از پیش هم شاهدش هستیم، لزوما نه به‌معنای شناخت و گفت‌وگوی واقعی ما درباره غرب دوره جدید است نه آگاهی تاریخی ما از خویش. اتفاقا خودآگاهی تاریخی در دوره جدید دُرّ گران‌بها و نادری است که بسیاری از نظام‌های سیاسی و جوامع روزگار ما بی‌بهره از آن هستند، از جمله جامعه ما.

شناخت واقعی میان «تو» و «دیگری» هنگامی ممکن و محقق می‌شود که توانسته باشی وارد آوردگاه گفت‌وگوی گرم و دادن و ستاندن‌های جدی بشوی. لازمه چنین گفت‌وگوی گرم و واقعی و دادوستد جدی بهره‌مندی از خودآگاهی تاریخی است. دست‌کم در دوره جدید حکمت و خرد و منطق مسئله چنین اقتضا می‌کند. اینکه بدانی، ببینی، بشناسی و بفهمی در کجای تاریخ ایستاده‌ای؛ بر کدام سنت و میراث فکری، مدنی و معنوی تکیه زده‌ای؛ چه نسبتی با عصری که در آن زندگی می‌کنی داری و تا چه میزان هوشمند و هشیار توانسته‌ای رخدادها و تحولات جامعه و جهان روزگاری را که در آن به سر می‌بری با دقت و مراقبت ردگیری و رصد و تدبیر کنی. دانستن و دانش و دانایی اینها مستلزم بهره‌مندی از خودآگاهی تاریخی است که نداریم. اگر می‌داشتیم، چهره فرهنگ و زندگی ما این‌چنین نازیبا، آشوبناک، دلگیر و ملال‌آور نبود و این‌چنین جنون‌آمیز دست به تخریب مواریث فرهنگی خویش از زبان فارسی تا بناها و بافت‌ها و مآثر تاریخی و محوطه‌های باستانی نمی‌زدیم. چه‌بسا اگر هشدارهای پی‌به‌پی نهادها و سازمان‌های جهانی صیانت از مواریث فرهنگی و مآثر تاریخی نبود، آنچه را هم به جای مانده تخریب می‌کردیم و به تاراج می‌دادیم و در بازار مکاره سود و سودا به دیگری می‌فروختیم. می‌خواهید بدانید جامعه‌ها تا چه میزان روزگار زوال و بی‌خبری و غفلت تاریخی را از سر می‌گذرانند، ببینید تا چه میزان با نظم با زیبایی با پاکیزگی با قانون با داد، دادگری و دادوری با آزادی با عشق با همبستگی اجتماعی و نوع‌دوستی بیگانه‌اند، سر ستیز و قهر دارند و اینها همه زنگ‌های خطری است که به گوش می‌رسد.

تعرض به سنگ‌نگاره ساسانی

شرق: یک فعال میراث فرهنگی در استان فارس از تخریب و تعرض به یک سنگ‌نگاره ساسانی توسط سوداگران گنج خبر داد.

سیاوش آریا با بیان اینکه موضوع سنگ‌نگاره «سراب بهرام» بر تخت نشستن پادشاه است که در دو سویش قرینه‌وار، دو نفر از بزرگان و فرماندهان ساسانی فروتنانه در برابرش ایستاده‌اند، درباره تعرض و تخریب رخ‌داده توضیح داد: سوداگران اموال تاریخی و فرهنگی در زمانی ناروشن و احتمالا به بهانه‌های خیال‌انگیز برای یافتن گنج که به‌هیچ‌وجه وجود خارجی در میان سنگ و کوه ندارد، در نزدیکی و چندمتری سنگ‌نگاره ساسانی نامدار به سراب بهرام در شهر نورآباد پارس و در دامان کوه با پُتک، سنگ‌ها را شکسته‌اند و خرده‌سنگ‌ها نیز روی زمین رها شده است که ظواهر نشان می‌دهد این اتفاق به‌تازگی رخ داده است.

این فعال میراث فرهنگی با بیان اینکه سنگ‌نگاره ساسانی را در بازدیدی که سال گذشته از این منطقه داشته، سالم دیده است، این احتمال را مطرح کرد که آسیب این اواخر و در چند ماه گذشته وارد شده است و در ادامه، درباره وضعیت این حجاری ساسانی توضیح داد: سنگ‌نگاره ساسانی «سراب بهرام» واپسین روزهای زیست خود را سپری می‌کند و نفس‌هایش به شماره افتاده است. یادگار ساسانیان در حال پاک‌شدن از چهره تاریخ است و سال‌های سال در بدترین شرایط نگهداری و حفاظتی قرار گرفته و در گوشه‌ای به حال خود رها شده و همچنان مورد بی‌مهری مدیران فرهنگی قرار دارد. وی افزود: کمبود بودجه و نیروی انسانی، انگیزه‌ای شده است که وزارت میراث فرهنگی نتواند به‌درستی از یادمان‌های تاریخی و فرهنگی پاسداری و نگهبانی کند و هرکدام از یادگارهای تاریخی در گوشه‌ای به حال خود رها شده و در حال پاک‌شدن از چهره تاریخ هستند. این کنشگر میراث فرهنگی ادامه داد: سوراخ‌های پدیدارشده روی این سنگ‌نگاره ارزشمند، آن را به یادگار تاریخی به‌جای‌مانده از جنگ شبیه کرده است تا یادمانی باشکوه از روزگار ساسانیان. با این همه، نه‌تنها هیچ‌گونه نگرش ویژه‌ای به این یادگار نیاکانی بی‌مانند نشده است، بلکه هنوز این مجموعه مورد مطالعه باستان‌شناسان قرار نگرفته و حتی حریم و عرصه آن نیز روشن نشده است.

آریا همچنین گفت: آسیب‌های واردشده در کنار عوامل طبیعی و بیولوژیکی (گُل‌سنگ‌ها) که با گذشت زمان پدیدار شده، بیشتر بخش‌ها به‌ویژه چهره افراد تراشیده‌شده در این سنگ‌نگاره را نازیبا و زشت کرده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر هویت آنها آشکار نیست. رخنه روزافزون گل‌سنگ‌ها سبب تَرَک و شکاف‌هایی در درون سنگ‌نگاره سراب بهرام شده و آسیب‌های برگشت‌ناپذیری را بر جای گذاشته است.

«سراب بهرام» سنگ‌نگاره‌ای بازمانده از دوران ساسانیان است که در کنار روستایی به همین نام واقع شده که سال‌ها به حال خود رها شده است. سیاوش آریا سال ۱۳۹۳ نیز درباره اینکه بومیان منطقه این سنگ‌نگاره را هدف تیراندازی و پرتاب سنگ قرار داده‌اند، هشدار داده بود. او همچنین گفته بود این سنگ‌نگاره محل گذر گوسفندان و گله‌های دام شده که علاوه بر فرسایش، سرگین آنها پوسیدگی تدریجی این سنگ‌نگاره را موجب شده است. در همان سال، میلاد وندایی، باستان‌شناس، درباره وضعیت نگهداری از این اثر ساسانی گفته بود: در گذشته حصاری از توری فلزی در برابر این یادمان وجود داشت تا بتواند این نگاره ساسانی بی‌همتا را از آسیب مردم منطقه و گذر گوسفندان نگه دارد، ولی این دیواره دیگر از میان رفته و سنگ‌نگاره در خطر ویرانی جدی و وضعیت بسیار اندوهباری قرار گرفته است. این باستان‌شناس هویت این سنگ‌نگاره را چنین شرح داده است: در هر دو سوی پادشاه دو نجیب‌زاده یا بزرگان درباری ایستاده‌اند. هر چهار نگاره با پوشش گرانمایه و همیشگی ساسانی قرار دارند.

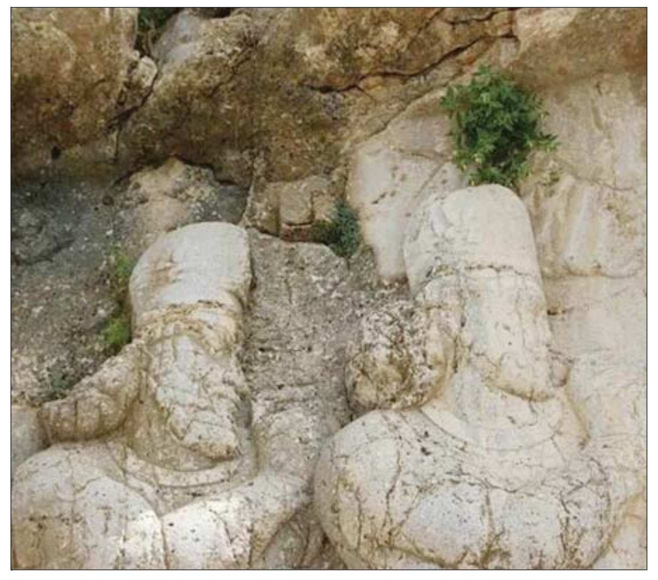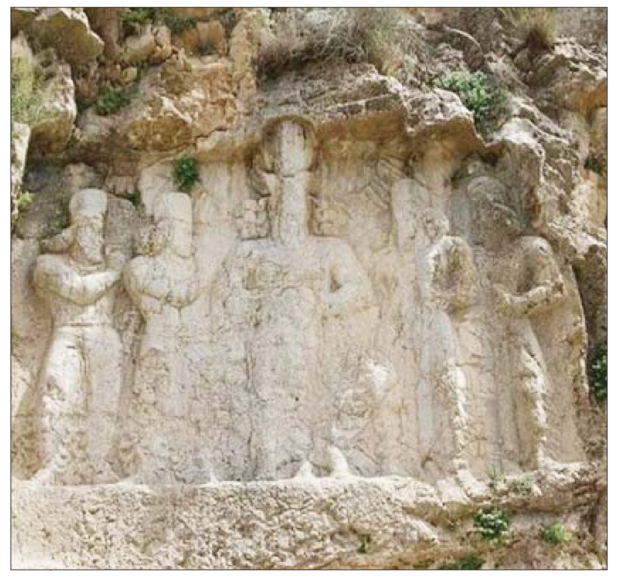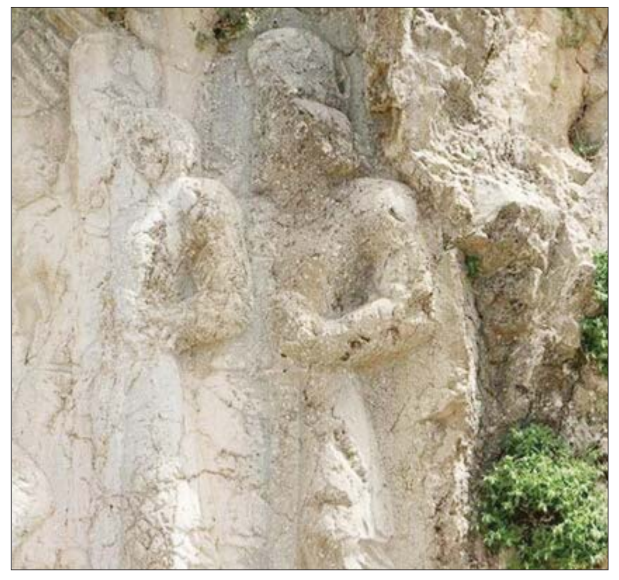همه پژوهشگرانی که درباره این سنگ‌نگاره یادداشت‌هایی دارند، در هویت‌شناسی پادشاه، این نگاره را بهرام دوم با تاجی که ویژه اوست، خوانده‌اند، اما هویت‌شناسی چهار درباری دیگر محل مناقشه بوده است. برای نخستین بار «اردمن» این چهار نگاره را چهار مقام بلندپایه از دولت ساسانی دانسته و آنان را فَرنشین (رئیس) روحانیان، سپاه‌سالار، دیوان‌سالار و استریوشان‌سالار که نُمادی از چهار گروه (طبقه) اجتماعی ساسانی است، شناساند. پس از آن، «هِرتسفِلد» نگاره نخست از سمت چپ را بهرام سوم، جانشین (ولیعهد) پادشاه دانست، اما «لوکونین» با دیدگاه او مخالف است و آن را «کَرتیر»، موبد بزرگ ساسانی می‌داند؛ دیدگاهی که «هینتس» و «هرمان» نیز از آن پیروی کرده‌اند. این دیدگاه با توجه به دیگر نگاره‌های کرتیر که در آنها «قیچی» نماد او آورده شده، درست است. در این میان، چهره بدون ریش او نشان دیگری بر این ادعاست. سنگ‌نگاره «سراب بهرام» در ۹ کیلومتری شهر نورآباد مَمَسنی در استان فارس قرار دارد. درازای این اثر چهار متر و ۸۵ سانتی‌متر و پهنای آن دو متر و ۹۰ سانتی‌متر است که در دامان کوه تراشیده شده. این یادمان در ۱۲ اسفند ۱۳۱۵ خورشیدی با شماره ۲۷۸ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.